

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

عقد سلبی فرمایش محقق شهید صدر رحمه الله تمام شد که نتیجه این شد که ما دلیلی
بر قاعده قبح عقاب بلایان به حسب آن چه که ایشان فرمودند نداریم که بعضی
فرمایشات ایشان مورد مناقشه وارد شد، فرمود کلام ایشان عقد سلبی‌اش این است که
ما دلیلی نداریم و همه ادله‌ای که برای اثبات آن قاعده اقامه شده تمام نیست.

س: پذیرفتیم این را؟

ج: نه، جواب دادیم خیلی از مناقشات ایشان را ولی بعضی حرف‌ها درست بود. یعنی آن
استدلال‌ها اشتباه بود اما حالا مدعا درست است یا نه آن حرف آخری است.

س: یعنی ما پذیرفتیم قبح عقاب بلایان را؟

ج: هنوز نتیجه نگرفتیم.

و اما عقد ایجابی:

عقد ایجابی، ایشان می‌فرمایند که وقتی ما به عقل عملی‌مان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم
که عقل عملی ما به طور بداهت همان طوری که حسن عدل را درک می‌کند، حسن
احسان به دیگران را درک می‌کند، حسن شکر منعم را درک می‌کنیم و این که منعم
حقیقی حق شکر دارد به گردن ما، همین طور که این‌ها را درک می‌کند و این‌ها امور
مبرهنه نیست، یک واضحاتی است که دیگه نمی‌شود بر این‌ها برهان اقامه کرد، این‌ها یک
اموری است که هر انسانی به عقل خدادادی خودش یدرکه او یحکم به علی اختلاف
المسلکین، همین طور می‌بینیم عقل ما درک می‌کند که نسبت به مولای حقیقی که
مولویت او ذاتیه هست نه مجعوله، ما یک مولویت‌هایی داریم مجعوله هست یعنی عقلاء
برای خاطر سامان دادن به امور می‌آیند یکی را مقام مولویت به او اعطا می‌کنند حالا
موقت یا همیشگی، مادام العمر می‌آیند به او اعطا می‌کنند مثل مثلاً فرض کنید ریاست
جمهوری‌ها، حالا چند سالی به یک کسی اعطاء مولویت می‌کنند که امر او، نهی او،
تصرفات او این مطاع است و این امور در اختیار اوست. یا شارع مقدس برای بعضی
افراد نسبت به بعضی افراد دیگر مولویت قرار داده مثلاً برای پدر و جد پدری نسبت به
صغار مولویت قرار داده. و هکذا برای فقیه در مواردی مولویت قرار داده، این‌ها هم...
این مولویت‌های مجعوله که ذاتی نیست قهراً حدود و ثغورش هم دائر مدار جعل است،
زمان تا چه مقدار است و در ظل چه شرایطی این وجود دارد همه این‌ها تابع آن مجعول
جاعل است. اما در مولویت ذاتیه که مجعول اصلاً نیست، در آن جا که مثل مولویت خدای

متعال که این شاید یک مصداق هم بیشتر ندارد که منحصر است مولویت ذاتیه در خدای متعال. عقل انسان ایشان مدعی است همان طوری که بعضی بزرگان دیگر هم در بعضی صور مدعی بودند، عقل انسان این را درک می‌کند یا حکم می‌کند که این چنین مولایی و این چنین عیدی که آن مولویتش ذاتیه است، این هم به شرایش وجوده فقیر الیه است، و این هم هرچه دارد از اوست و هیچ چیزی از خودش ندارد جز آن که آن معطیات او را داشته باشد. عبد این چنینی در مقابل مولای آن چنانی این باید خواسته‌های او را چه آن خواسته‌ها را ابراز کرده باشد و واصل شده باشد، چه ابراز کرده و واصل نشده، چه اصلاً ابراز نکرده. ابراز نکردن او هم چه به خاطر این باشد که مانعی برای او وجود داشته؛ من الخوف و التقیة و امثال ذلک یا یک مصلحتی ایجاب می‌کرد که فعلاً ابراز نکند و چه این که نگفته ولو خوفی ندارد. علی‌ای حال در تمام این صور که انسان علم دارد، یا اطمینان دارد، یا مظنه دارد یا فقط احتمال می‌دهد، حتی احتمال متساوی الطرفین که نامش شک است، احتمال می‌دهد، احتمال می‌دهد که نخواهد. در تمام این موارد ایشان می‌فرماید عقل عملی یدرک که آن مولی حق طاعت دارد مگر این خودش به نحو جاد و به طور جدی ترخیص کند بگوید لزومی ندارد که اگر ما برائت شرعیه را اثبات کردیم این همان ترخیص جاد است که داده، این است که ما را راحت می‌کند، ام اگر کسی برائت شرعی را قبول نکرد یا یک موردی برائت شرعیه به خاطر جهتی جاری نبود، این جا دیگه اگر ما باشیم و حکم عقل‌مان درک می‌کنیم که این جا ما باید اگر توانایی داریم، قدرت داریم باید احتیاط کنیم. پس اصل عقلی برائت نیست، اصل عقلی اصالة الاشتغال است و ما برائت عقلیه اصلاً نداریم، بله برائت شرعیه درست است، برائت عقلائیه هم درست است که البته برائت عقلائیه برمی‌گردد به برائت شرعیه یعنی عقلای عالم رسم‌شان این است، سیره‌شان این است که وقتی تکلیف به آن‌ها واصل نشد و آن‌ها وظیفه عبدیت خودشان را که فحص باشد انجام دادند برائت جاری می‌کنند این برائت عقلائیه است. این برائت عقلائیه اگر شارع امضاء کرد آن را و ردع نکرد ثابت می‌شود که شارع هم قبولش دارد، شارع قبول دارد یعنی چه یعنی پس شرعاً هم دارد اجازه می‌دهد، یعنی با این سیره....

س: موضوعش فرق می‌کند...

ج: بله، این توضیحی لازم دارد.

ببینید سیره عقلائیه اگر این جوری باشد که اگر شارع حرفی نزنند در اثر غفلت عقلایی و مقایسه غافلانه عقلایی به محیط شرع هم سرایت می‌کند مثلاً همین خبر ثقه، عمل به خبر ثقه، آدمی که او را به وثاقت و امانت می‌شناسند، در امور شخصی مردم در امور شخصی خودشان، امور اجتماعی خودشان و این‌ها مگر دیگه خیلی امر مهم باشد این‌ها به خبر ثقه اعتماد می‌کنند این‌ها یک حالتی است، آن قدر این عادت سیطره دارد بر امر عقلاء که اگر شارع حرفی نزنند در به دست آوردن احکامش هم همین کار را می‌کند، از یک ثقه‌ای می‌پرسند، از زراره، از محمد بن مسلم، از او می‌پرسند خب خدمت امام صادق بودی چه می‌فرمود؟ این را فرمود، عمل می‌کنند، همان جور که در امور شخصیه‌شان همین کار را می‌کنند. این جا که شارع می‌بیند یک چنین سیره مسیطره‌ای در عقلاء وجود دارد که اگر حرف نزنند همین روش را در احکام شرعیه هم پیاده خواهند کرد روی غفلت که دارند، البته ممکن است یک عده در ذهن‌شان بیاید ما خودمان این کار را می‌کنیم به چه دلیل در شرع می‌شود، یک وقت شارع قبول نداشته. اندک افرادی هستند که ممکن است به این توجه بکنند اما روی روال عادی مردم توجه ندارند که این جا با آن جا لعل فرق بکند، همین جوری عمل می‌کنند. بنابراین سیره عقلائیه‌ای که در معرض این هست که به امور شرعیه

هم سرایت بکند این جا اگر شارع قبول ندارد و مانعی نیست باید ردع بفرماید. و وقتی ردع نکرد این جا یا به ظهور حال یا به ادله دیگری که در مجلس گفته شده؛ هفده هیجده تا دلیل دارد که حالا بعضی‌هایش درست است و بعضی‌هایش محل اشکال است که ما از سیره می‌فهمیم که حکم شرع هم همین است و یکی از طرق استنباط احکام شرعیه همان سیره عقلائیه است به ضمیمه عدم ردع یا امضاء.

س: ...

ج: نه، بلکه ممکن است در حقیقت همان طور که شهید صدر هم در بحث سیره فرموده ممکن است خطای افراد در مدرک عقل باشد.

س: ...

ج: همه عقلا بله، در یک امر عقلی یک خطایی کرده باشند این هم ممکن است یعنی یک مصلحتی را تشخیص دادند فلذا خیلی جاها می‌بینیم شارع بنائات عقلائیه را ردع کرده.

س: ...

ج: بله، اگر گفتیم عقل است. هم دو تا مطلب وجود دارد: یکی این که آیا بنائات عقلائیه فقط منشأش عقل است یا نه می‌تواند مناشئ دیگری هم داشته باشد؟ در این جا گفته می‌شود نه فقط منشأش عقل نیست، امور آخر هم هست، آن امور آخر چیست؟ گاهی عبارت است از عادت‌ها، ذوق‌ها و سلیقه‌ها، مثلاً عادت مردم این است که یک نوع لباس می‌پوشند، و عقل‌شان می‌گوید. عقل چه چیزی دارد که بگوید این جور لباس بپوشید، اما این عادت شده الان شاید مثلاً کت و شلوار پوشیدن در تمام عالم هر جا بروی الان همین را می‌پوشند، خیلی الا نادراً لباس کُردی مثلاً وجود دارد هم آن‌ها هم شاید در یک مراسم خاص دیگه، کم‌کم شاید این‌ها هم برداشته بشود. این الان رسم بر این شده دیگه. این لباس را می‌پوشند، این را عقل گفته؟ نه این یک جایی این را بالاخره طراحی کرده و تبلیغ روی آن کرده، کم‌کم مردم هم دیدند لباس راحتی است حالا دست و پاگیری خیلی ندارد، یک مزایای خوبی دارد، کم‌کم همگانی شده. این جور مثلاً پیراهن پوشیدن، در طول تاریخ که نگاه بکنیم این جور الان، این شکلی که الان پیراهن دارد و قمیص دارد نبوده، یک شکل‌های دیگه بوده اما الان شده چی؟ شده این فراگیر شده. همین لباس طلبگی، مگر لباس طلبگی این جور بوده؟ شما علامه مجلسی را نگاه کنید یک شکل دیگری بوده، بعداً چه شده؟ کم‌کم گسترش پیدا کرده حالا در هر جای عالم می‌روید طلبه و روحانی بخواهد لباس رسمی داشته باشد همین است. این‌ها یک چیزهایی است که سیره وقتی مستقر می‌شود بر یک امری، فراگیر می‌شود که البته یک خرده زمان می‌برد تا فراگیر بشود به حسب اختلاف موارد و خصوصیات که دارد منشأ آن عقل حتماً نیست. گاهی سلیقه‌ها است، گاهی یک سلطه‌ها است، یک حاکمی، یک سلطه‌ای یک پارلمانی یک جایی مثلاً همین بانک‌ها، این شخصیت‌های حقوقی که درست شده، این شخصیت‌های حقوقی مثل بانک‌ها یک تاریخ این است که یک جایی، یک کشوری، یک پارلمانی، یک عده‌ای محاسبه کردند دیدند این برای سامان دادن به امور تجارت و روان شدن کار و آسان شدن آن این روش خوبی است، این را ابداع کردند هی تبلیغ از آن کردند یا جاهای دیگر هم دیدند کار خوبی است، راحت است، چیست، بعد آمدند گاهی آن سلطه‌ها آمدند یک کار دیگر هم کردند روی جهاتی که می‌خواهند استعمار کنند اصلاً روند معاملات و امور اقتصادی را به غیر این قبول نمی‌کنند، ناچار می‌شوند مردم، ناچار شدند کم‌کم می‌شود یک سیره عامه همگانی

همه عالم که بانک را قبول کنند. پس بنابراین جوری نیست که...

گاهی هم حالا این اموری است که بالاخره عقل به این معنا که یک مصلحتی، یک امتیازی در آن هست، گاهی هم یک امور خرافه‌ای است، بی‌وجه است، مثلاً فرض کنید این که روز سیزده بدر نحس است باید از شهر برویم بیرون، تا این که نحوست شامل ما نشود. این یک چیزی بوده که در ایران باستان و قدیم یک چیز همگانی شاید بوده، میلیون‌ها آدم واقعاً بر همین، حالا هم در ذهنیت‌های خیلی‌ها هست. این یک سیره است، این سیره یک جمعیت کثیری در یک کشور بزرگ یا چهارشنبه سوری و از روی آتش پریدن که اگر نپریم زردی من از تو، سرخی تو از من، این چیزهایی که... مزخرفانی که گفته می‌شود، خرافانی که... کأنّ می‌گوید اگر نکنیم سال‌مان خراب می‌شود. یک چیزهایی هست، این‌ها هم یک سیره‌هایی است، گاهی ممکن است این سیره‌ها... در این‌ها هم عقلاء هست، ممکن است یک فیزیکدان خیلی درجه اول، یک شیمیست درجه اول، یک کسی... اسلام است که باعث شده علما و آیت‌الله و این‌ها این کار را نکنند و الا آن‌ها هم شاید می‌کردند. بنابراین این طور نیست که بگوییم حالا... فلذا است که می‌گوییم سیره بما هی هی حجت نیست. مگر این که شارع امضاء بکند، آن را قبول بفرماید.

حالا این خیلی بحث مهمی هم هست که در خود بحث سیره یک بحث بسیار مهمی است که به خصوص برای فقه معاصر و آن سیره‌هایی که در زمان ائمه نبوده و بعد حادث شده این‌ها آیا می‌تواند حجت باشد، نمی‌تواند حجت باشد، این‌ها بحث‌های مهم و به درد بخور و کاربردی است در اصول و فقه.

پس بنابراین یا باید ما اذن را از برائت شرعیه‌ای که روایات و آیات بر آن دلالت می‌کند به دست بیاوریم یا از سیره ممضات و غیرمردوعه به دست بیاوریم. اما اگر از این‌ها صرف‌نظر کنیم، این‌ها نباشد ایشان حرف‌شان این است که آن که عقل درک می‌کند اصالة الاشتغال هست نسبت به مولای حقیقی.

س: اگر در جایی که ما احتمال می‌دهیم تکلیف باشد احتمال هم می‌دهیم که این جا حق الطاعتی باشد...

ج: احتمال نمی‌دهیم، نه.

س: نسبت به این احتمالی است دیگه. آن حق الطاعة نسبت به این محتمل ما می‌شود محتمل، آیا اگر انجام بدهیم حق الطاعة‌ای هست که نسبت به مولی نسبت به این محتمل ما...

ج: اگر باشد حق الطاعة وجود دارد.

س: ممکن است نباشد.

ج: ببینید به این معنا، یعنی عقل ملزم می‌کند ما را به این که در مورد احتمال هم احتیاط کنید. نه این که شبهه مصداقیه وجود حق است. نه، حکم عقل این است که وقتی احتمال می‌دهی بی‌تفاوت ننشین.

س: علتش حق الطاعة است دیگه؟

ج: علتش این است که یعنی در این حق الطاعة یعنی نام مهم نیست، نام که ندارد عقل، عقل یعنی روی عنوان حق الطاعة نمی‌برد، آن یک تعبیری است اصولی و فقهی ما داریم انجام می‌دهیم، ما به این تعبیر نباید شما توجه بکنید، یعنی بخواهید بر مقتضای آن و معنای تحت اللفظی آن مشی بکنید. نه، این یک تعبیری است که شما ممکن است نپسندید، یک تعبیر دیگه بیاورید، آن که ادعا می‌شود و گفته می‌شود این است که عقل یحکم أو یدرک به این که اگر احتمال دادی که شارع و مولای حقیقی خواسته‌ای از شما دارد این جا بی‌تفاوت نباید باشی، باید احتیاط بکنی که اگر هست انجام داده باشی.

س: بی‌تفاوت یعنی دنبالش نگردی، وقتی من گشتم...

ج: نه بعد از گشتن، یعنی فحص را کرده، اگر اصلاً نگردد قولاً واحداً می‌گویند حق طاعت است، قبل الفحص همه می‌گویند حق الطاعة است. اما اگر گشت و پیدا نکرد، آدم باید بگردد چرا؟ برای این که شاید راحت می‌شود، بگردد شاید دلیل بر عدم وجوب پیدا کند، دلیل بر عدم حرمت پیدا کند، دلیل بر عدم تکلیف پیدا کند، راحت می‌شود. حالا گشت و پیدا نکرد، هنوز هم احتمال وجوب می‌ماند، احتمال... اینجا مدعا این است که این جا عقل یحکم و یدرک به این که حالا که احتمال تکلیف را می‌دهی نباید بی‌تفاوت بنشین، باید احتیاط کنی آن را بیاوری که شاید می‌خواهد. یک منبهای ما در موالی غیر حقیقی ولی موالی‌ای که شبیه یک نمایی، یک شعبه‌ای، یک وجهی از حقیقی در آن‌ها هست. آن‌هایی که در سلسله علل وجود ما واقع شدند، مثل پدر، مثل مادر. اگر کسی احتمال بدهد که مادرش یک امری می‌خواهد الان نمی‌تواند بگوید، یک نیاز شدیدی دارد نمی‌تواند بگوید، عقل می‌گوید نگفته که، ما که خبر نداریم. از این و آن هم سؤال کرد یعنی آن جاهایی که باید، دید که نه، نه تلفنی کرده، نه چیزی کرده، عقل می‌گوید اگر احتمال چنین چیزی را می‌دهی نامردی نیست که... بی‌انصافی نیست که هیچ توجهی نکنی بگویی ما که خبر نداریم.

س: ...

ج: نه، نه از باب ضعف و این‌ها است، آن چه چیزی است که می‌گوید اگر ضعیف هم هست، این هر ضعیفی را که نمی‌گوید، چرا این ضعیف را می‌گوید باید این اهتمام را داشته باشی؟ چون یک مولویتی دارد نسبت به تو. چون شکر منعم لازم است، چون حق به گردنت دارد فلذا تفاوت می‌کند این ضعیف با ضعیف دیگر. اگر فقط تمام الملاک ضعف بود باید فرقی بین پدر و مادر و یک شخص دیگر نبود. حالا شما اگر باز این را بالاتر ببرید حتی انسانی که پدر و مادر هم نیست، در سلسله علل هم نیست، هم نوع انسان است. این‌ها فقط برای تنبیه است، نه این که بخواهیم قیاس کنیم. ببینید این جاها هم کأنّ وجدان انسان اگر اعتناء نکند عذاب وجدان دارد که عجب این الان احتمال می‌دهم در کنار اتاق من یک نفر هست که از تشنگی دارد لهله می‌زند من هم آب دارم که اگر آب به او نرسانم ممکن است فوت بکند، این یک شبهه موضوعیه است. حالا بگو شبهه موضوعیه است الان هم که فتوا بدهد می‌گوید بگو شبهه موضوعیه ولی آیا آدم این جا احساس نمی‌کند که خلاف انسانیت دارد انجام می‌دهد؟ حالا این‌ها یک مراتب شدیدی است که راجع به این امور... حالا این می‌خواهد بگوید تقویت بشود این مطلب که حالا راجع به مولای حقیقی و آن که همان طور که بدایت امر عرض کردم او مولویت ذاتیه دارد این هم عید ذاتی است و هرچه دارد از اوست، هرچه هست از اوست و هرچه دارد از اوست، آیا این در مورد اگر احتمال می‌دهد او یک خواسته‌ای دارد از او که البته این خواسته هم به

خود او بر نمی‌گردد. این خواسته‌ها هم به شخص بر می‌گردد، به خود عید بر می‌گردد، او که نیازی ندارد «هو الغنی الحمید» پس بنابراین بالاخره دیگه این جا جایی است که برهان نمی‌شود اقامه کرد، آن‌ها ادعا می‌کنند بر این که وقتی نگفت و نرسید و ما هم به وظیفه‌مان عمل کردیم دیگه استحقاق عقوبتی نداریم.

س: درک حسن را توسط عقل مساوق با الزام بگیرد؟

ج: نه، حسن نیست. اصلاً مدرک الزام است.

س: یعنی آن که وجدان واقعاً درک می‌کند و نمی‌شود انکارش کرد حسن احتیاط است. این جا رابطه مولویت...

ج: حسنی که ترک آن مذموم است.

س: اما این که آن حسن مساوق با الزام هست ...

ج: بله با الزام است. مثل آن جایی که شما تکلیف را می‌دانید، آن جا حسن است فقط؟ اگر تکلیف به شما رسید حسن اطاعت است یا الزام به اطاعت است؟

س: آن را دلیل داریم دیگه.

ج: چه دلیلی داریم؟ دلیل شما چیست؟

س: عقاب می‌شود دیگه.

ج: نه، به عقاب کار نداشته باشید. نه از باب دفع ضرر محتمل، از باب شکر منعم، از باب این که او حق این جهت را دارد و چون حق را دارد می‌تواند عقاب بکند و الا چرا عقاب می‌کند؟ چون مسبق بر آن یک حقی وجود دارد فلذا استحقاق هم از همین جا می‌آید، یعنی خدای متعال اگر عقاب می‌تواند بکند در مقابل تکلیفی که کرده و عید انجام ندهد برای چه دارد عقاب می‌کند؟ روی حسابی است یا نه دلش خواسته عقاب بکند ما هم می‌ترسیم. همین جور او دلش خواسته عقاب بکند یا برای این که ما را وادار کند به عمل، ما هم می‌ترسیم و عمل می‌کنیم، این است؟ یا نه لولا العقاب یک مطلب دیگری وجود دارد؟ لولا العقاب عقل می‌گوید تو باید اطاعت بکنی. الزام داری به اطاعت و چون الزام داری اگر انجام ندادی او حق عقوبت دارد. استحقاق عقوبت و این که او می‌تواند عقوبت بکند مبنی بر این است که در رتبه سابقه یک مدرک عقل عملی وجود دارد و آن این که باید اطاعت او بشود. به خاطر این که او خالق است، به خاطر این که او مالک است، به خاطر این که او منعم حقیقی است.

س: ... اعلام می‌شود واصل هم می‌شود....

ج: من همان جا دارم از شما سؤال می‌کنم می‌گویم آن جایی قدر متیقن دارای مولویت است این یعنی چه؟

س: ...

ج: می‌دانم، آن جایی که بیان کرده چرا می‌گویید باید اطاعت بکنیم، فقط چون

می‌ترسیم؟ این است؟

س: این بالوجدان است.

ج: وجدان درک می‌کند که مولویت او اقتضاء می‌کند که اگر تکلیفش به ما رسید امتثال کنیم. این وجدانی است دیگه، این وجدانی است که ما در تکالیفی که به ما می‌رسد صرف‌نظر از این که عقاب هست، عقاب هم منشأش این است که باید ما اطاعت بکنیم و اگر نکردیم خلاف ماندرکه انجام دادیم فلذا استحقاق عقاب و عقوبت داریم فلذا فی نفسه شرمنده هستیم، اگر انجام ندادیم فی نفسه شرمنده هستیم، صرف‌نظر از این که او عقاب می‌کند یا عقاب نمی‌کند. عقاب کردن او هم به خاطر همین سرافکنده‌گی ما و شرمندگی ما است که چرا، فلذا او می‌گوید که چرا نکردی؟ ما جواب دادیم... چه جواب بدهیم؟ چون عقاب نبود، این جور است، چون عقاب نبود نکردم، می‌خواستی عقاب بکنی، این جور است؟ یا نه می‌گوییم شرمنده‌ایم درسته شما حق دارید.

س: اکثراً این جوری است.

ج: نه، اکثراً این را درک می‌کنند اما این درک چون اهواء زیاد است این درک عقلی مسلم‌شان... مثل کسی که چیست؟ مثل کسی که گرفتار می‌شود و دخییات را آن جوری مصرف می‌کند. هی خودش را هم نفرین می‌کند ولی مصرف می‌کند. حالا برای این که یک خرده بخندید من عرض می‌کنم. شاید چهل و پنج سال پیش بود یا پنجاه سال پیش ما آبشار می‌نشستیم، کوچه آبشار که پل آهنچی و کوچه آبشار، آن جا یک حمامی هست حمام علی انگوری، آن وقت‌ها که در منزل‌ها حمام نبود معمول علماء و همه همان حمام بیرون می‌آمدند. یک پیرمردی بود در همان محله آبشار نزدیک مسجد منزلش بود، تقریباً شصت هفتاد سال، شصت و پنج سال و این‌ها بود، هفتاد سالش بود، من صبح رفته بودم حمام دیدم این هی پیراهن‌هایش را در می‌آورد کم‌کم می‌خواهد لخت بشود برود داخل، هی می‌گوید عجب غلطی کردم، عجب غلطی کردم. لباس‌هایش را در می‌آورد می‌گوید عجب غلطی کردم. خودش را سرزنش می‌کند که عجب غلطی کردم. یعنی می‌فهمد، یک سرزنشی برای خودش می‌کند. پس بنابراین این که وجداناً انسان یک چیزی را می‌فهمد، خودش را سرزنش می‌کند وجود دارد.

س: غلطش چه بوده؟

ج: در وجدان‌تان مراجعه کنید معلوم می‌شود.

این فرمایش ایشان. حالا این مسلک خودش مواجه شده با عده‌ای از اشکالات و مناقشات. قسمتی از این مناقشات را ما در سال گذشته، پایان سال گذشته عرض کردیم، از المبسوط، کتاب المبسوط که کتاب درسی آیت‌الله سبحانی هست ایشان پنج شش تا اشکال به این مسلک حق الطاعه فرموده بودند، آن‌ها را مطرح کردیم آن‌ها را پاسخ دادیم، دیگه احاله می‌دهیم آن اشکالات را به همان چیزی که پارسال عرض کردیم منتها دو سه تا اشکال مهم در مقام وجود دارد که این‌ها را متعرض می‌شویم و آن اشکالات دیگر را احاله می‌دهیم به آن چه که آن جا عرض کردیم و دیگه روی سایت و این‌ها هم هست،

و صلی الله علی محمد و آل محمد